



ایران باستان

ناصر پورپیرار فرمان روای اوهام (1)

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۷ تیر ۱۳۹۵ | ۱۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

تاملی بر بنیان تاریخی نوشته های ناصر پورپیرار : دیر زمانی نیست که مجموعه کتابهایی با عنوان کلی (تاملی در بنیان تاریخ ایران) اثر نویسنده ای به نام آقای ناصر پورپیرار به بازار نشر کشور وارد گشته است . کتابهایی که خواننده در لا به لای صفحات آنها با ادعای نویسنده مبني بر اینکه تمامی تاریخ چند هزارساله مردمان این سرزمین جاوید که هم اکنون در مراکز آکادمیک و دانشگاهی سراسر گیتی به صورت امری مسلم ؛ پذیرفته شده و تدریس می گردد مجعول و دست ساخته یهود و شعوبیه و ... می باشد ، روبرو می گردد . لیکن متاسفان



تأملي بر بنیان تاریخی نوشته های ناصر پورپیرار :

دیر زمانی نیست که مجموعه کتابهایی با عنوان کلی (تأملي در بنیان تاریخ ایران) اثر نویسنده ای به نام آقای ناصر پورپیرار به بازار نشر کشور وارد گشته است . کتابهایی که خواننده در لا به لای صفحات آنها با ادعای نویسنده مبنی بر اینکه تمامی تاریخ چند هزارساله مردمان این سرزمین جاوید که هم اکنون در مراکز آکادمیک و دانشگاهی سراسر گیتی به صورت امری مسلم ؛ پذیرفته شده و تدریس می گردد مجعول و دست ساخته یهود و شعوبیه و ... می باشد ، روبرو می گردد . لیکن متأسفانه علیرغم اینکه نویسنده محترم ، همگان را به تأمل در بنیان تاریخ ایران فرا می خواند ، از تأمل و تفکری شایسته و زیبنده نام کتاب و همچنین کسی که خود را مورخ می نامد کمتر نشانی می توان یافت . بنابراین در این مقال تصمیم بر آنست تا به نقدي منصفانه و به دور از تعصبات به زعم ایشان نژادگرایانه و شوونیستی در مورد آرای ایشان پرداخته شود . و البته لازم به ذکر است که نگارنده را تصمیم بر این نبود تا بدین فاصله اندک سپری گشته از تاسیس این تارنما به چنین اقدامی دست یازد ، اما پیامهای برخی از دوستان که افکاری مشابه آرای جناب پورپیرار به ذهن دارند نگارنده را به اقدام زود هنگام در این مورد وادار نمود . و به لطف خداوند و یاری تاریخ دوستان در آینده در این مورد بیشتر خواهم نگاشت . با چنین مقدمه مختصری پا به وادی اصلی مورد بحث می نهیم . **برخی از نشانه های عدم تأمل و تفکر در تدوین کتاب:** جناب پورپیرار نگارش کتاب در سه قرن ابتدایی اسلام و بالطبع کلیه نوشته های کتاب (الفهرست) را تماماً جعل شعوبیه می پندارند (پلی بر گذشته ، بخش اول ، ص 228-145) و اسامی دانشمندان و نویسندگان ذکر گشته را دروغ می پندارند و عدم ذکر نام ابن ندیم در کتاب تاریخ بغداد را دلیلی بر ادعای خویش می شمارد (همان ، ص 163) . اما جالب است که ایشان به هیچ وجه در مورد کتاب (التعریف بطبقات الامم) نوشته (قاضی صاعد اندلسی) که مشتمل بر تاریخ دانشمندان و علم تا پایان قرن پنجم هجری است و در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری نگارش یافته و مطالبی مشابه الفهرست را در خود دارد سخنی به میان نمی آورد . و شگفت آنجاست که نویسنده کتاب خود عرب تبار بوده و از نزدیکان خاندان اموی اندلس! ؛ ایا او علیرغم عرب بودن از هواداران شعوبیان بوده است و در راستای منافع آنان قلم فرسایی می کرده است ؟ برای مستدل و مستند مردود شناختن دعاوی جناب پورپیرار مبنی بر عدم نگارش کتاب در سه سده ابتدایی اسلام نمونه هایی از کتاب التعریف بطبقات الامم به عنوان گواه آورده می شود . قاضی صاعد اندلسی در کتاب خویش از نوبخت اهوازی سخن به میان می آورد و ترجمه کتابی در مورد علم نجوم را از

پهلوي به غربي را بدو نسبت مي دهد (التعريف بطبقات الامم ، ص 157) و ابو ذكريا يوحنا بن ماسويه را با عنوان طبيب نامي اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم و نگارنده کتابهاي (الجدام) ، (الفصد) و (الحجامه) یاد مي کند (همان ، ص 191) . و ابوالعباس فضل بن حاتم نيريزي را نگارنده کتاب شرحي بر مجسطي به قرن سوم هجري معرفي مي نمايد (همان ، ص 226) و موسي بن شاکر را آيراني و استاد و نگارنده کتب متعدد هندسه و منجم دربار مامون معرفي مي کند (همان ، ص 225) و ابوالعباس احمد بن الطيب سرخسي را که به سال 218 هجري متولد شده است را نگارنده پنجاه و چهار کتاب و رساله در مورد فلسفه و شاگرد يعقوب ابن اسحاق کندي معرفي مي کند (همان ، ص 207) . اکنون سوالي که به ذهن مي رسد اينست که آیا واقعا جناب پورپيرار از وجود چنين کتابي آگاهي نداشتند و يا عامدانه آن را به فراموشي سپرده اند؟ آقاي پورپيرار ، از سويي دگر ؛ ابوحنيفه نعمان بن ثابت امام اعظم اهل تسنن را که در تواريخ از آيراني بودنش سخن ها به ميان آمده است و امروزه پيروانش حداقل نيمي از مسلمانان را تشکيل مي دهند دروغين و موهوم و فردي که هرگز وجودتاريخي نداشته است معرفي مي نمايد ! به راستي آیا امکان داشته است که شعوبيان آنچنان قدرت يابند که پيشوايي دروغين سازند و اکثر مسلمانان نيز به پيروي از دستورات مذهبي رهبري که وجود نداشته است بپردازند ؟ با توجه به اينکه اکثريت حنفيان جهان از غير فارسها و اکثرا عرب تبار و مخالف شعوبيان هستند ! مولف محترم دوازده قرن سکوت ، همچنين اسکندر را با ذوالقرنين ياد شده در قرآن و آيات سوره مبارکه کهف يکسان فرض مي کند . اما استنادشان يا به کتب تاريخي مسلمانان و به ويژه آيرانيان قرون اوليه هجري که اسکندر را ذوالقرنين معرفي کرده اند بازمي گردد (همان کتابهاي که به زعم ايشان اکثرا به توسط شعوبيه نوشته شده است و اکثرا به جز دروغ چيزي ندارند که ارائه کنند) و يا به مطالب کتابهايي را که يونانيان و روميان در مورد اسکندر نگاشته اند ، اما موجبات شگفت و تعجب خواننده اي که مطابق دعوت ايشان تفکر و تامل را پيشه خویش ساخته است زماني فراهم مي آيد که مطالب آن کتابها را در مورد اسکندر بدون کوچکترين دليلي مستند معرفي مي نمايد اما گفتارشان در مورد سلسله هاي هخامنشي و اشکاني و ساساني را جعل مطلق مي خواند . آیا واقعا مي توان اسکندر را با ذوالقرنين يکتا پرست يکي پنداشت ؟ آیا مي توان اسکندر را که مطابق با همان تواريخ مورد استناد ايشان براي خداياني متعدد به سان زوس قرباني مي نمود با ذوالقرنين قرآن کریم که همه امور را از لطف خداوند مي پندارد يکي دانست ؟ از سويي دگر ، جناب پورپيرار به هيچ يک از تواريخ به جاي مانده از اعصار باستان واقعي نمي نهد و حتي اشاره اي به آنان نمي کند و فقط به ذکري از کتاب هرودوت که آنرا جعلي و سفارشي و نگاشته شده به دستور اردشير مي پندارد و مندرجات آن را از نقاليهاي قهوه خانه اي بي ارزشتر مي داند (برآمدن هخامنشيان ، ص 136) بسنده مي نمايد . اما جالب است در برخي جاها بدین کتاب به زعم خود دروغين استناد مي نمايد و در برخي اوقات عليرغم استناد به ان زيرکانه ارجاع به منبعي دگر مي دهد . به عنوان نمونه ايشان به هنگامیکه از صحبتهاي پس از کودتاي داريوش و دگر پارسيان بر عليه سمرديس در مورد انواع حکومت سخن مي گوید آن را از کتاب تاريخ امپراطوري هخامنشيان نوشته بريان نقل مي کند (برآمدن هخامنشيان ، ص 239) . اما جالب است ذکر گردد که تنها منبع دست اولي که در اين مورد خبر داده است کتاب هرودوت است و بريان خود از کتاب هرودوت چنين مطلبي را نقل کرده است . اين عمل را چگونه مي توان تفسير نمود ؟ و شگفت آنکه ، ايشان هخامنشيان را اسلاو نژاد مي پندارند (برآمدن هخامنشيان ، ص 214) و زرتشت را پيامبري که هرگز وجود نداشته است مي نامند (برآمدن هخامنشيان ، ص 135-131) . اما جالب است در جهت سندیابي براي اثبات اسلاونژاد بودن هخامنشيان و مهاجرت آنان از استپهاي روسيه از سنت زرتشتي مقدس

بودن آتش سخن به میان می‌آورد و ادعا می‌نماید در روسیه به سبب سرمای سخت طاقت فرسا آتش ضرورت حیات است و بدین سبب هخامنشیان آن را به مرور زمان مقدس پنداشتند زیرا در جنوب ایران گرما طاقت فرسا است و مقدس پنداشتن آتش با این گرما همخوانی ندارد! (برآمدن هخامنشیان، پانویس ص 243) ! آیا به همین شیوه استدلال جناب پورپیرار نمیتوان گفت حال که ایشان مقدس بودن آتش را پذیرفته اند باید لزوماً مقدس بودن آب و هوا و خاک را نیز در میان زرتشتیان و هخامنشیان باوردارند؟ و چون در استپهای روسیه آب فراوان بوده و در مناطق جنوب ایران کمبود آب وجود داشته است این کمبود آب که ضرورت حیات می‌باشد سبب تقدس آن در میان هخامنشیان شده است و بنابراین آنان از جنوب ایران برخاسته اند؟ و بازهم جالب تر آنکه ایشان در جایی دیگر علیرغم ادعایشان مبنی بر اسلاو تبار بودن هخامنشیان، آنان را از اسباط قوم بنی اسرائیل معرفی می‌کند. (همان، ص 179) از سوی دیگر ایشان اشوربانی پال شاه آشوری را به سبب کتابخانه‌ای که ساخته اند شخصیت فرهنگی ممتاز می‌پندارد و او را بدین سبب منزله از وحشی‌گریهای ذکر گشته در کتیبه‌اش می‌داند! (برآمدن هخامنشیان، ص 75) اما اگر ایشان به عمد فراموش نکرده باشد و حافظه‌اش را به یاری گیرد باید بداند که در تاریخ بسیار بوده اند که کتابخانه ساخته اند و کارهای عام‌المنفعه انجام داده اند؛ اما به سبب جنایاتشان هرگز بخشیده نخواهند شد. به عنوان نمونه محمود غزنوی؛ پایتخت خویش را مرکز علمی آن روزگاران بساخت و چه کتابخانه و مدرسی که در آن بنا نهاد (تاریخ مدارس ایران، ص 92). اما آیا او را که ۱۷ دفعه به هند یورش برده و آن هم فقط جهت کسب ثروت؛ می‌توان به همین سبب از وحشیگری منزله دانست؟ تیمور لنگ نمونه‌ای دیگر از این وحشیان است، مردمان اصفهان و سبزوار و... هنوز مناره‌های به یاد داشته شده از سرهای همشهریان خویش و به دستور تیمور را به یاد دارند در حالیکه همین تیمور پایتخت خویش سمرقند را از بزرگترین مراکز علمی جهان ساخته بود (تاریخ تیموریان و ترکمانان، ص 65) جناب پورپیرار پاسخ دهند آیا باید تیمور را نیز شخصیتی ممتاز در وادی علم و ادب و فرهنگ دانست؟ و از همه شگفت‌آورتر آنکه جناب پورپیرار در کتاب برآمدن هخامنشیان سوختن تخت جمشید را پاسخ شعله‌های آتن می‌داند (برآمدن هخامنشیان، ص 254) اما در قسمت اول کتاب ساسانیان خویش، که به صورت غیر مجاز به نشر رسیده است و لیکن آزادانه به فروش می‌رسد! ادعا می‌نماید که در هیچ نقطه‌ای از تخت جمشید کمترین ردی از آتش و آتش‌سوزی یافت نمی‌شود (ساسانیان، پیشینه‌های ناراستی، ص 289) و البته بسان این تناقضات در مجموع کتابهایشان بسیار می‌توان یافت. به مانند ادعای ایشان در کتاب برآمدن هخامنشیان مبنی بر اینکه عرب خواندن مردمان بین‌النهرین اشتباه است (برآمدن هخامنشیان، ص 254) که نظری است کاملاً مخالف با نظر ذکر گشته در بخش اول کتاب پلی بر گذشته (پلی بر گذشته، ص بخش اول، ص 34) و یا بسان ادعای ایشان مبنی بر بیگانه بودن هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان و دستاورد هایشان به مانند ویرانی و توقف رشد ایران و بین‌النهرین (برآمدن هخامنشیان، ص 223) که با گفتار ایشان در کتاب اشکانیان، که اشکانیان را با عث تجدید حیات شرق میانه می‌داند کاملاً در تضاد است. (اشکانیان، ص 221، 250، 252) اینان فقط مشتی بود نشانه خروار. در آینده‌ای نه چندان دور در این باب دگر بار سخن خواهم گفت. امید است که همگان به دعوت جناب پورپیرار مبنی بر تامل و تفکر در بنیان تاریخ ایران جامه عمل پوشانند و صد البته به دور از تعصبات و احساسات قومی. **کتاب نامه:** 1- اندلسی، قاضی صاعد؛ التعریف بطبقات الامم؛ به تصحیح غلامرضا جمشید نژاد اول، تهران: هجرت، 1376- 2- پورپیرار، ناصر؛ پلی بر گذشته، بخش اول، بررسی اسناد؛ چاپ دوم، تهران: کارنگ، 1380- 3- پورپیرار، ناصر؛ دوازده قرن سکوت، اشکانیان؛ تهران: کارنگ، 1381- 4- پورپیرار، ناصر،

دوازده قرن سکوت، برآمدن هخامنشیان، چاپ چهارم، تهران: کارنگ، 1381-5 پورپیزار، ناصر؛ دوازده قرن سکوت ، ساسانیان ، قسمت اول ، چاپ اول ، سنگاپور ، 1383-6 سلطانزاده، حسین، تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تاسیس دار الفنون، تهران: آگاه، 1364

7- میرجعفری، حسین، تاریخ تیموریان و ترکمانان، چاپ دوم، تهران: سمت، 1379

بخش دوم را بخوانید

بخش سوم را بخوانید

بخش چهارم را بخوانید

منبع: سایت آذرگشنسپ

تأملي بر بنیان تاریخ نوشته های ناصر پورپیزار 1

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «ناصر پورپیزار فرمان‌روای اوهام(1)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۵.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1859/pdf/1-ناصر-پورپیزار-فرمان-روای-اوهام.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۲۷ مهر ۱۳۹۹